



دتمار هوختینگ

موتسارت

یک زندگینامه چندوجهی

ترجمه

دنیا میرکتولی

موتسارت

یک زندگینامه چندوجهی

نوشته

دتمار هوختینگ

ترجمه

دنیا میرکتولی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۸

سرشناسه: هوختینگ، دتمار، ۱۹۵۴ - م.
 عنوان و نام پدیدآور: موتسارت: یک زندگینامه چندوجهی / نوشته دتمار هوختینگ؛ ترجمه دنیا میرکتولی
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۸
 مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.: مصور (بخشی رنگی)
 شابک: 978-600-435-121-8
 وضعیت فهرست نویسی: فیفا
 یادداشت: عنوان اصلی: Mozart: a biographical kaleidoscope, 2006
 عنوان دیگر: یک زندگینامه چندوجهی
 موضوع: موتسارت، ولفگانگ آمادئوس، ۱۷۵۶ - ۱۷۹۱ م - سرگذشتنامه
 موضوع: Mozart, Wolfgang Amadeus - Biography
 شناسه افزوده: میرکتولی، دنیا، ۱۳۶۲ - مترجم
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده بندی کنگره: ML ۴۱۰
 رده بندی دیویی: ۷۸۰/۹۲۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۸۰۳۴۱



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
 فروشگاه مرکزی: تهران، بزرگراه حقانی، رویروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۴۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، رویروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

موتسارت یک زندگینامه چندوجهی

نوشته دتمار هوختینگ ترجمه دنیا میرکتولی

صفحه آرا: زهره حلوانی طراح جلد: رضا گنجی

حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۸ شمارگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۲۱-۸ ISBN: 978-600-435-121-8

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

یادداشت

سرور ارجمند، آهنگسازِ امپراتوری سلطنتی و مجلسی
ولفگانگ آمادئوس عزیز!

دنیا ۲۷ ژانویه سال ۲۰۰۶، دویت و پنجاهمین سالروز تولد شما را جشن گرفت و این برای یادبودتان بهانه بسیار بهتری بود از اینکه دنیا بخواهد پانزده سال پیش از آن، به مناسبت دویستمین سالمرگتان از شما یاد کند. از زمان پایان زندگی کوتاه شما که کمتر از سی و شش سال طول کشید، مردم هرگز دست از شور و اشتیاق برای موسیقی شما برنداشته‌اند. یگانه دلیل موجه نیز آن است که شما واقعاً محبوب‌ترین آهنگسازید. اما شخصیت شما به خلق افسانه‌های بسیار گوناگونی کمک کرده است. «دلبد درخشان خدایان» و «کودک شوریده جاودانه» القابی کلیشه‌ای بودند که سخت می‌شد آنها را کنار گذاشت. شما حتی تبدیل به ستاره سینما و موسیقی شده‌اید. اما انسانی که ورای خالق موسیقی به غایت زیبای شما پنهان شده، کمتر مورد پرسش واقع شده است. در عوض، همه کلیشه‌ها با برچسب‌های ظاهراً مناسبی که برایتان پیدا کردند، بی‌درنگ و به آسانی به

شما چسبانده شدند. این روند تا نیمهٔ دوم قرن بیستم که این معضل بهبود یافت، ادامه داشت.

این کتاب ادعا نمی‌کند که یک زندگینامه است، بلکه قصدش بیشتر آن بوده که مردی به نام ولفگانگ امه‌ده (همان‌گونه که خودتان را می‌نامیدید) را در دوران خود و نیز با همهٔ پیچیدگی‌اش تصویر کند. شما به عنوان یک نابغه، تمام بیست و چهار ساعت شبانه‌روز مشغول به کار نبودید. استعداد ژرف شما در موسیقی نه تنها بر سایر جنبه‌های هستی بشری سایه انداخته، بلکه باعث شده مردی که پشت آن موسیقی است، ناپدید شود؛ مردی که علاقهٔ ما را تا امروز برانگیخته و شورانده است. نگاه به گنجینهٔ گرانهای موسیقی که شما برای بشریت به میراث گذاشته‌اید، دیگر دلیلی برای گریز به قلمرو اساطیر و افسانه‌ها باقی نمی‌گذارد.

در این کتاب مراحل مختلف زندگی شما با تصاویر و متن‌هایی گوناگون، همچون شهر فرنگ به تصویر درآمده است. دلمان می‌خواهد خوانندهٔ این کتاب را همراه با گونه‌های متنوع موسیقی شما به سفری اکتشافی به درون زندگی‌تان ببریم؛ سفری که با در اختیار داشتن گنجینه‌های بی‌مانند زیبایی و حقیقت، یک عمر به درازا می‌کشد.

کارل بارث استاد بزرگ الهیات گفته است: «شاید وقتی فرشتگان می‌روند تا ستایش پروردگار را به جای آورند، تنها باخ می‌نوازند. اما ایمان داریم که آنها در ضیافت خانوادگی‌شان مونتسارت می‌نوازند.»

حال هرچند مسرویم از اینکه باید به موسیقی برتری که اینجا بر زمین برایمان به یادگار گذاشته‌اید قناعت کنیم، همچنان دربارهٔ موسیقی‌ای که برای ارکستر فرشتگان تصنیف می‌کنید، کنجکاوییم.

درودها بر شما همراه با عشق و تحسین مدام

نویسنده و ویراستاران



ولفگانگ آمادئوس (امده) موتسارت

اثر اف. فورستر در سال ۱۸۳۹، پس از گراورسازی با سیاه‌قلم توسط دورونی (دورا) استاک در سال ۱۷۸۹

Wolfgang Amadeus Mozart

یادداشت مترجم

سمفونی شماره ۴۰ موتسارت را وقتی خیلی کوچک بودم شنیدم. این آهنگ در ذهن کودکانه من، نمونه‌ای از تصاویر رؤیایی و حرکات شاهانه افسانه‌های پریان بود. گوش دادن به آن نواهای هوش‌ربا و سپردن ذهنم به آن تصاویر خیال‌انگیز، معجزه‌ای بود که مستقیم در قلبم فرو می‌ریخت و تارهای دلم را تکان می‌داد. کنجکاو شدم بدانم نام آهنگساز آن قطعه که همه حس و خیالم را به تسخیر خویش درمی‌آورد، چیست. نامش هم مثل ملودی‌هایش طنینی گوش‌نواز داشت. موتسارت عشق به موسیقی را در نهادم برانگیخت و تأثیرش در احساسات اولیه دوران کودکی من به قدری شدید بود که در مسیر زندگی‌ام اثری بسیار ژرف از خود باقی گذاشت.

موسیقی کلاسیک را بدون ولفگانگ آمادئوس موتسارت نمی‌توان در تصور آورد. یوزف هایدن درباره موتسارت گفته بود که آیندگان تا صد سال استعدادی همچون او را نخواهند دید. اما اکنون که حدود دو قرن و نیم از این گفته هایدن گذشته، هیچ آهنگسازی ظهور نکرده که توانسته

باشد به جایگاه یگانه موتسارت دست یابد. این پسر اعجاب‌انگیز با ترکیب ملودی ایتالیایی و پولیفونی آلمانی، در موسیقی کلاسیک طرحی نو در انداخت و با توانایی ویژه خود در روایت زمزمه‌وارِ ناگفته‌های موسیقی، راه‌های گسترده‌ای در برابر آینده دنیای موسیقی ترسیم کرد. برخی بر این باورند که آغازگر نهضت رمانتیک در موسیقی، رمانس آرام «کنسرتو پیانوی شماره ۲۰» موتسارت بوده است.

ولفگانگ در چهار سالگی به طور حرفه‌ای پیانو و ویولن می‌نواخت، پنج سال بیشتر نداشت که اولین قطعاتش را ساخت و نخستین سمفونی خود را در هشت سالگی تصنیف کرد. شش ساله بود که همراه با پدر و خواهرش سفر به دور اروپا را آغاز کرد تا هنر و نبوغ خیره‌کننده خود را به دوستداران موسیقی نشان دهد. آوازه هنر موتسارت کوچک آفاق را درنور دیده بود و همه، از حاکمان و بزرگان عرصه ادب و هنر تا مخاطبان عادی و جدی موسیقی، با حالی سرشار از بهت و حیرت به آن اعجوبه خیره می‌شدند. یوهان ولفگانگ فون گوته نویسنده و شاعر و ادیب مشهور آلمانی، سال‌ها بعد به خاطر می‌آورد که از نوازندگی فی‌البداهه «مرد کوچولویی با کلاه گیس» شگفت‌زده شده بود.

موتسارت آهنگسازی را از سن بسیار کم آغاز کرد و نبوغ از همان ابتدای کودکی در وجود او شکوفا شد. آن کیفیت و نشاط کودکانه و آن نگاه کاوشگر به جهان که تا واپسین لحظه زندگی در موسیقی موتسارت نمود داشت، در واقع ریشه در دوران کودکی وی دارد. این هنرمند با معصومیت خود و روح بی‌غل و غشی که داشت، تا پایان عمر کوتاهش عشق و شادی را به عنوان نشانه غالب طبیعت خود حفظ کرد. کافی است مثلاً به سمفونی‌ها و کنسرتوها و اپراهای او گوش دهید تا ببینید سازهایش همچون نواهایی رقص‌کنان میان آسمان و زمین، چقدر رسا و

روشن و بی واسطه در گوش ما نجوا می کنند، بدون اینکه بخواهند قدرت و ژرفایشان را به رخ شنونده بکشند.

گوش سپردن به هر قطعه‌ای از موتسارت همچون سفر به سرزمینی دوردست پر از چشم‌اندازهای بکر و بدیع و ناآشنا می‌ماند. آهنگساز سخاوتمندانه دست‌تان را می‌گیرد و شما را همراه با خود تا انتهای وادی رؤیا و خیال سیر می‌دهد تا ناشناخته‌ها را کشف کنید. موتسارت نیروی خود را از عشق و طبیعت می‌گرفت و گویی حتی زمزمه و ولولۀ جهان را در لابلای گیاهان می‌شنید. درک و دریافت ناب او از طبیعت آثاری خلق کرده که سرتاسرش هماهنگی است و سبکبالی و بی‌پروایی. زیبایی جهان از میان نت‌های موسیقی به نمایش درمی‌آید و انسان را بر فراز خاک به اندیشه‌های طربناک پرواز می‌دهد.

موتسارت بیش از ششصد اثر خلق کرد و شاید تنها آهنگسازی در تاریخ باشد که متنوع‌ترین قطعات را با سرشاری و گوناگونی احساس ساخته است. اما مهم‌ترین ویژگی موسیقی او که آن را از آثار سایر آهنگسازان متمایز می‌کند، جوانی و وجدآفرینی آن است. موسیقی موتسارت حتی اگر در لحظاتی حالتی محزون پیدا کند، از دل آن حزن، شادی‌ای سربرمی‌آورد. و اگر ضرب‌آهنگ آهسته‌ای داشته باشد، در عین حال که به شما احساس فراغ بال می‌بخشد، هیجان‌زده‌تان می‌کند.

موتسارت خیلی کوتاه عمر کرد و آنقدر که باید، در زندگی شادی ندید. اما شاد و عاشقانه زیست و خون‌مایۀ هستی خود را که همان جوانی و شور و ولع برای درک لذت بود، به دنیا هدیه داد. زندگی او همچون یک سمفونی زیبا بود که با گذار از موومان‌هایی موزون، به سوی یک پایان باشکوه حرکت می‌کرد. عشق به زندگی در این آهنگساز چنان قدرتمند بود که حتی خودِ زندگی و ناملایماتش هم که می‌خواست جان و توان

او را فرسوده کند، نتوانست تیره و تارش کند. آثار مونتسارت پاسخی سخاوتمندانه بود در برابر درد و رنج بسیاری که این هنرمند در دهه پایانی زندگی اش تحمل می کرد. تلاش های بسیار او برای یافتن شغل و موقعیتی رضایت بخش، ناموفق ماند و وی هرگز نتوانست روی دستمزدی ثابت و منظم تکیه کند. فلاکت و گرفتاری مونتسارت تمامی نداشت و همیشه از نظر مالی دست و بالش شدیداً تنگ بود. حاکمان روزگار قدرش را نمی دانستند. اما او مثل عاشقی بود که عشقش را بی حساب و کتاب و بدون انتظار جبران نثار می کرد. میراث باشکوه مونتسارت برای دنیا، آثاری است که عظمت عشق او را گواهی می دهد و هر یک نیازمند تأملی به وسعت چندین قرن است.

کتابی که پیش رو دارید، یکی از زندگینامه های دقیق درباره ولفگانگ آمادئوس مونتسارت است و بر مبنای نامه هایی نوشته و تنظیم شده که از دوران زندگی کوتاه اما کامل این آهنگساز بزرگ و الهام بخش برجای مانده است؛ نامه هایی به قلم خود مونتسارت، نزدیکان و منسوبانش، و بزرگان و هنرمندان آن دوران، نظیر گوته، هایدن، یوهان آندره آس شاختر و بارون فون گریم. این زندگینامه علاوه بر وصف شور و نبوغ آهنگسازی مونتسارت، با نیم نگاهی به احساسات و تفکرات او و کارهای ساده و روزمره اش، تقریباً موفق شده تصویر درستی از شخصیت سرکش و زنده و شوریده، اما دل شکسته هنرمندی به دست دهد که جهان و هارمونی هستی را درک کرده بود و دوست داشت آزاد و عاشق و بی دغدغه زندگی کند. اکنون با نگاه به زندگی مونتسارت پس از حدود دویست و سی سال که از مرگش می گذرد، بر ایمان روشن می شود که چقدر هر تک گام این هنرمند در زندگی، برگرفته از دریافت پرشور قلب او از طبیعت بوده است. او در هر تلاش خود، آن ناب ترین شادی را می یافت و آن شور و شوریدگی را

که از درونش می جوشید، به موسیقی خود انتقال می داد.

در اینجا لازم می دانم که از چند انسان خوب روزگار قدردانی و سپاسگزاری کنم: از استاد عباس کیارستمی عزیز که همانند موتسارت، در آثارش از امید به زندگی و شوق زیستن می گفت و پنجره‌ای نو در نگاهم گشود تا دنیا را ژرف‌تر و زیباتر از آنچه به نظر می‌رسد، ببینم. از بهمن خداپناهی استاد پیانوی مهربانم که عشق و علاقه من به موسیقی کلاسیک را افزون‌تر کرد و بیشتر آموخته‌هایم در زمینه پیانو و موسیقی کلاسیک را مرهون زحمات ایشان هستم. و از دو دوست نازنین و گرانقدرم که در این راه همواره مشوقم بودند و یاری‌ام کردند: مهرناز شیرازی عدل و عاطفه زرگرزاده.

دنیا میرکتولی

موتسارت؛ مردی پیچیده

«اندام کوچک و ظاهر نه چندان جذابش همه عمر مایه عذاب او بود. ظاهری نداشت که نگاه‌ها را به سوی خود جلب کند.»

این جمله را توماس مان^۱ در نامه‌ای به پسرش مایکل، در تاریخ ۹ اوت ۱۹۵۵، یعنی درست سه روز پیش از مرگ خود در بیمارستان زوریخ نوشته است. او همان زمان مشغول مطالعه زندگینامه موتسارت به قلم آلفرد اینشتین^۲ بود. این کتاب یکی از آخرین مطالعات رمان‌نویس بزرگی بود که علاقه‌اش به سیمای ظاهری حتی دم مرگ نیز امری بدیهی می‌نمود. قضاوت توماس مان دقیق و درست هم بود. آهنگسازی که تنها یک متر و شصت و سه سانت قد داشت، در انتخاب نوع لباس آنقدر افراط می‌کرد تا در واقع تلافی قد و قامتی را دریاورد که حتی در مقیاس استانداردهای آن دوران نیز نسبتاً کوچک به شمار می‌رفت. وانگهی موتسارت به موهای زیبای خود می‌بالید و گذاشتن کلاه‌گیس برای او هیچ معنایی نداشت. در عوض هر صبح آرایشگر خود را احضار می‌کرد تا موهایش را بیافد و فر کند. این عادت معمول حتی مواقعی هم که از نظر مالی سخت

۱. توماس مان (Thomas Mann): نویسنده آلمانی (۱۸۷۵-۱۹۵۵)

۲. آلفرد اینشتین (Alfred Einstein): موسیقی‌شناس و ویراستار آلمانی-آمریکایی (۱۸۸۰-۱۹۵۲).

او اثری دارد به نام «موتسارت، خصوصیات اخلاقی و آثار وی» (۱۹۵۷)

در تنگنا بود، از سرش نمی‌افتاد. او از خرید لباس‌های گران‌بها دست برنمی‌داشت. در نامه‌های التماس‌آمیز وی به میخائیل پوخبیرگ (رفیق فراماسون مونتسارت) که اواخر دههٔ ۱۷۸۰ نوشته شده، اشاره‌های مکرر او به بدهی‌های سنگین‌اش به فروشگاه‌های لباس‌های مد روز زیاد به چشم می‌خورد. قطعاً این بدهی‌ها تنها از روبان‌ها و پاپیون‌های همسرش کنستانتسه آب نمی‌خورده است.



مونتسارت در تالار اپرای سلطنتی برلین در روز ۱۹ ماه مه سال ۱۷۸۹ هنگام اجرای «دستبرد به حرماً». این تصویر نشان می‌دهد که مونتسارت چقدر کوچک‌اندام بوده است. (لیتوگراف، سال ۱۸۳۳)

موتسارت آدم به شدت هوشیار و محتاطی بود و نشاط کودکانه‌ای داشت. شخصیت او در سرتاسر زندگی‌اش را می‌توان دچار نوعی بی‌قراری خاص دانست.

سوفی هایبل، خواهرزن موتسارت، او را این‌گونه به یاد می‌آورد: «حتی وقتی دم صبح دست‌هایش را می‌شست، عادت داشت که در اتاقش آهسته قدم بزند بی‌آنکه لحظه‌ای از حرکت بازایستد. دست‌ها و پاهایش مدام در حال حرکت و جنبش بودند و همیشه با چیزی رنگ می‌گرفت؛ گویی کلاهش، جیب‌ها، جاساعتی، میز و صندلی‌ها کلیدهای پیانو هستند.»

ذهن موتسارت در همه حال فرز و چابک می‌نمود، بی‌وقفه روی موسیقی کار می‌کرد و آهنگ‌ها به‌طور مداوم نیاز به شوریدگی داشتند تا آرام بگیرند و فرصت بیابند تا در سرش شکل بگیرند و به کمال برسند. چه وقتی کالسکه‌اش در «پراتر» می‌راند، چه در میهمانی‌ها که می‌رقصید (موتسارت رقصنده‌ی ماهر و به همان اندازه پرشور و شوقی بود) یا بولینگ که بازی می‌کرد، به تمام فعالیت‌های روزانه خود به‌مثابه گذرگاه‌هایی می‌نگریست تا نیروی خلاقه دائمی‌اش را سروسامان دهد.

موتسارت نیروی خلاقه خویش را در نامه‌های متعدد به پدرش این‌گونه توصیف می‌کند:

«می‌دانید که من به اصطلاح در موسیقی کاملاً غرق شده‌ام و موسیقی هر روز در ذهن من است. همه چیز تقریباً تصنیف شده، اما هنوز به روی کاغذ نیامده. و جز این، همیشه حس و حال کار کردن ندارم. به‌طور قطع می‌توانستم تمام روز با عجله بنویسم، اما این تصنیفات در دنیا به نام من منتشر خواهند شد. از این رونمی‌خواهم هیچ بهانه‌ای برای شرمندگی و سرافکنده‌گی من وجود داشته باشد.»

او در نامه‌ای به رفیق آهنگسازش، یوهان باپتیست کوخ آرتس در پراگ، خودش را شفاف‌تر معرفی می‌کند:

«این تصور که هنرم را در طبقاتی نقره‌ای می‌گذارند و برایم می‌آورند، کاملاً غلط است. دوست عزیزم، به شما اطمینان می‌دهم که هیچ‌کس تلاشی را که من برای غور در ساخته‌هایم کرده‌ام متحمل نشده است! خیلی دشوار است که به اثر مشهوری بررسی بدون اینکه سخت درباره آن تعمق و مطالعه کرده باشی و این معمولاً امری تکرار شونده است.»

مادامی که گرایش‌های آوانگارد^۱ زمانه موتسارت مورد توجه بود، او هرگز موضع‌گیری نکرد. نبوغ وی به خودی خود و بدون حضور در مدارس موجود، مسیر خود را پیدا کرد. موتسارت به جایگاه ویژه‌اش بین آهنگسازان دوران خود کاملاً آگاه بود. به‌خصوص آخرین تصنیفاتش برای معاصرین او اغلب پیچیده و نامفهوم به نظر می‌رسید. به‌رغم فشار و تنش‌های بزرگی که این موسیقی با وجود آنها تصنیف شده، دیدن این مرد لابه‌لای آثارش کار بسیار ساده‌ای است. مردی ظاهراً بامزه و شیرین و مهربان با حس شوخ‌طبعی غالباً غلیظ. دیدن معصومیت او که بارها توسط پدرش از بین می‌رفت، باید برای نزدیکان وی سخت بوده باشد. غرور و خشم توأم با اطمینان او در واکنش به توهین‌های (گاه و بی‌گاه) مردم، و خلق و خویی که از سرزندگی تا افسردگی عمیق در نوسان بود، بی‌تردید از وی مرد کوچک غیرقابل پیش‌بینی و دمدمی مزاجی ساخت که در زندگی روزمره‌اش فشار بی‌وقفه‌ای را متحمل می‌شد.

موسیقی به غایت خلاقانه و هوشمندانه موتسارت، انعکاس مستقیم دنیای پیچیده آهنگساز و شخصیت معمولاً سختگیر او نیست. دلیل

۱. آوانگارد (Avantgarde): به هنرمندان و آثاری اطلاق می‌شود که ماهیتی تجربی یا نوآورانه دارند.

موفقیت این موسیقی در تضاد و تقابل دراماتیکی است که دامنه احساسی وسیعی از ستایش وجد تا نومیدی عمیق را دربر می گیرد. موتسارت همچون نقاشان بزرگ طیف کاملی از رنگ های زندگی را به کار می برد و همه سایه ها و ظرایف را بر روی بوم نقاشی به تصویر می کشد. چیزی که باید برای نسل های آینده روشن شود، هدیه ای است از هارمونی الهی. در واقع نمایی است حقیقی از زندگی با همه گوناگونی های متضادش.